

با طراحی عکس نوشته از اپیات و متن های پر کرده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران

را درباره کج حضور و آموزش هایی که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.



کہ تو آن ہوشی و باقی ہوس پوش
خویشش را کم مکن، یا وہ مکوش
مولانا

عکس نوشه اپیات
و نکات انتخابی

برنامه ۹۲۵ کنچ حضور

www.parvizshahbazi.com

ما شادتریم یا تو، ای
جان؟

ما صافتریم یا دلِ کان؟

در عشقِ خودیم جمله بی‌دل
در رویِ خودیم مست و حیران

گنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۵

مولوی، دیوان شمسن،

غزل شماره ۱۹۲۲





ما مستتریم یا پیاله؟
ما پاکتریم یا دل و جان؟

در ما نگرید و در رخ عشق
ما خواجه، عجیتریم یا آن؟

گنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامۀ ۹۲۵

مولوی، دیوان شمسی،

غزل شمارۀ ۱۹۲۲

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۵

مولوی، دیوان شمسی، غزل شماره ۱۹۲۲

ایمان عشق است و کفر

مایم

در کفر نگه کن و در

ایمان



ایمان با کفر شد صم آواز از یک پرده زند الحان

الحان: جمیع لحن به معنی آوا

دانا چون داند این سخن را
پس کی رسد این سخن به نادان ؟

گنج حضور، پرویز شهبازی،

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۲۲

برنامه ۹۲۵

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهی قِدم را؟
نگر اولین قَدم را که تو بس نکو نهادی

[قدم: دیرینگی، قدیم [مقابل حدوث

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

تو چو باز پای بسته، تَنِ تو چو گُنده بَرپا
تو به چنگِ خویش باید که گِره ز پا گشایی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۰

چه خوش است زَرْ خالص چو به آتش اnder آید
چو کند درون آتش هنر و گهرنمايی

مُگریز ای برادر، تو ز شعله‌های آذر
ز برای امتحان را، چه شود اگر دَرآیی؟

به خدا تو را نسوزد، رُخ تو چو زَر فُروزَد
که خلیل زاده‌ای تو، ز قدیم آشنايی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۰



یار در آخر زمان کرد طَرب سازی
باطنِ او جَدُّ جَد، ظاهرِ او بازی

جمله عشق را یار بدین علم گشت
تا نگند هان و هان، جهلِ تو طنازی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

اگر نه عشقِ شمس الدین بُدی در روز و شب ما را،
فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را؟!

بِت شهوت برآوردي، دَمار از ما ز تاپ خود،
اگر از تابش عشقش، نبودي تاب و تب، ما را

مولوي، ديوان شمس، غزل شماره ٧١

عاشقِ دلبرِ مرا شرم و حیا چرا بُود؟
چونکه جمال این بُود، رسمِ وفا چرا بُود؟

مولوي، ديوان شمس، غزل شماره ٥٦٠

کنج حضور، پرويز شهبازی، برنامه ٩٢٥



لذت بی کرانه‌ای است، عشق شده‌ست نام او
قاعده خود شکایت است، ورنه چرا چرا بُود؟

مولوی، دیوان شمسن، غزل شماره ۵۶۰

این خمارِ غم دلیل آن شده‌ست
که بدان مفقود مستیّات بُدّه‌ست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۹

گج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

چون به من زنده شود این مُرده تن
جانِ من باشد که رُو آرد به من

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۷۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵



یا تو پنداری که تو نان

می خوری

زَهْرِ مار و کاهشِ جان

می خوری

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۵۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

چون نباشد قوّتی، پرهیزِ بِه

در فرارِ لاُطاق آسان بِجَهَهُ

لاُطاق: غير قابل تحمل، سخت



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۹۶



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵



تا به دیوار بلا ناید سرش نشنود پنده دل آن گوش کرش

مولوی، مشتوفی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۶۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

اختیار آن را نکو باشد که او
مالکِ خود باشد اnder **إِتَّقُوا**

إِتَّقُوا: تقوا پیشه کنید، پرهیز کنید.

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار
دور کن آلت، بینداز اختیار

زینهار: بر حذر باش، کلمهٔ تنبیه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، اپیات ۶۵۰-۶۴۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامهٔ ۹۲۵

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۲۵

تاکنی مرغی را خبر و سُنی

خبر: داشمند، دانا

سُنی: رفیع، بلندمرتبه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

مردگان خود را رها کردست او
مردگان بیگانه را جوید رفو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱ رفو: دوختن پارگی جامه یا فرش

دیده آ، بر دیگران، نوحه گری
مدّتی بنشین و، بر خود می‌گری

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

چون رهیدی، شُکر آن باشد که هیچ
سوی آن دانه نداری پیچ پیچ

پیچ پیچ: خم در خم و سخت پیچیده

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۸۰

بعد ازین حرفیست پیچاپیچ و دور
با سُلیمان باش و دیوان را مشور

مشور: تحریک نکن

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۵۳۲

هزار ابر عنایت بر آسمان رضاست

اگر بارم، از آن ابر بر سرت بارم

مولوی، دیوان شمسی، غزل شماره ۱۷۲۳

قفلِ زَفَتْست و گشاپینده خدا

دست در تسلیم زن و اندرون رضا

زَفت: محکم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۳

کنج حضور، پرویز شهزادی، برنامه ۹۲۵

ور نمی تانی رضا ده ای عیار
گر خدا رنجت دهد بی اختیار

که بلای دوست تطهیر شماست
علم او بالای تدبیر شماست

مولوی، شوی، دفترچه‌هارم، ایات ۱۰۷-۱۰۶

کنخ حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

عاشقان از بی مرادی‌های خویش
باخبر گشتند از مولای خویش

بی مرادی شد قلاووز بهشت
حُفَّتِ الْجَنَّةَ شنوای خوش سرشت

قلاووز: پیشاھنگ، پیشرو لشکر

مولوی، مشنوى، دفتر سوم، ابیات ۴۴۶۷_۴۴۶۹

حدیث

«**حُفَّتِ الْجَنَّةَ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارِ بِالشَّهْوَاتِ**»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات»

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۹۲۰

کنخ حضور، پروزیر شهبازی، برنامه ۹۲۵

بیاموز از پیمَبر کیمیایی

که هر چت حق دهد، می‌ده رضایی

هر چت: هرچه تو را

همان لحظه در جنت گُشاید

چو تو راضی شوی در ابتلایی

ابتلا: امتحان کردن، آزمون

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۷۵

گفت پیغمبر که جنت از الله

گر همی خواهی، زگس چیزی مخواه

چون نخواهی، من کفیلم مر تو را

جَنَّتُ الْمَأْوَى وَ دِيدَارِ خَدَا

جَنَّتُ الْمَأْوَى: یکی از بهشت‌های هشتگانه

مولوی، شوی، دفتر ششم، ایات ۳۳۴-۳۳۳

کنج حضور، پرویز شهزادی، برنامه ۹۲۵

صبر از ایمان بیابد سر گُله
حَيْثَ لَا صَبَرَ فَلَا اِيمَانَ لَه

سر گُله: تاج سر، کلاه

حدیث «مَنْ لَا صَبَرَ لَهُ، لَا إِيمَانَ لَهُ.»
«هر که را صبر نباشد، وی را ایمان نباشد.»

گفت پیغمبر: خداش ایمان نداد

هر که را صبری نباشد در نهاد

مولوی، مثنوی، دفتر دوه، ابیات ۶۰۱_۶۰۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

صبر کردن، جانِ تسبیحاتِ توست
صبر کن، کَانْسَتْ تسبیح دُرُست

هیچ تسبیحی ندارد آن درج
صبر کن، الْصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَج

درج: درجه

الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَج: صبر کلید رستگاری است.

مولوی شعر، دفتر دوم، ایت ۳۱۴۶-۳۱۴۵

کنج حضور، پرویز شهباز سر، برنامه ۹۲۵

گفت لقمان صبر هم نیکو دمی است

که پناه و دافع هرجا غمی است

نیکو دم: دم و نفس خوب و خوش

صبر را با حق قرین کرد ای فلان

آخر وَالْعَصْرِ را آگه بخوان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۸۵۲_۱۸۵۳

«سوگند به عصر.» «وَالْعَصْرِ.»

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي حُسْنٍ.» «که آدمی در زیانکاری است.»

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.»

«مگر آنها که ایمان آوردهند و کارهای نیک کردند و یکدیگر را به حق سفارش کردند و یکدیگر را به صبر سفارش کردند.»

قرآن کریم، سوره عصر (۱۰۳)، آیه ۳-۱

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵



مولوی، شوی،

دقتر سوم، میت

۱۸۵۴

کنج حضور، پرویز شہبازی،

برنامہ ۹۲۵

صد هزاران کیمیا حق آفرید

کیمیا لی ہم جو صرآدم ندید

هرگز نداند آسیا مقصود گرددش‌های خود
کاستون قوت ماست او، یا کسب و کار نانبا

نانبا: نانوا

آبیش گردان می‌کند، او نیز چرخی می‌زند
حق آب را بسته کند، او هم نمی‌جنبد ز جا

مولوی، دیوار شمس، غزل شماره ۲۱

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵



طاق و طُرُنْب: شکوه و جلال ظاهري
قلاؤوز: پیشاھنگ، راھنما

اندرین ره ترک کن طاق و طُرُنْب تا قلاووزت نجند، تو مَجْنُب

هرکه او بی سَر بِجَنْد دُم بُود
جُنبشش چون جُنبش کژدم بُود

مولوی، شوی، دفترچهارم، ایات ۱۴۳۰_۱۴۲۹

کنج حضور، پرویز شہزادی، برنامہ ۹۲۵

یوسف حُسْنی و، این عَالَم چو چاھ

وین رَسَن صبرست بر امرِ الله

یوسفا، آمد رَسَن، در زن دو دَست
از رَسَن غافل مشو، بیگه شده است

حمد لله کاین رَسَن آویختند
فضل و رحمت را به هم آمیختند

مولوی، شوی، دفتر دوم، ایات ۱۲۷۸_۱۲۷۶

کنج حضور، پروز شهبازی، برنامه ۹۲۵

شکرگویم دوست را در خیر و شر

زانکه هست اند ر قضا از بَد بَتَر

مولوی، شوی، دفتر سخن، پیت ۲۳۵۷

کنج حضور، پروزیر شهبازی، برنامه ۹۲۵



چون که قسّام اوست، کفر آمد گله صبر باید، صبر مفتاح الصلة

قسّام: قسمت کننده

صله: پاداش، انعام،

جایزه

مفتاح الصلة: کلید بخشایش‌ها

مولوی شور و قریب

پیت ۲۳۵۸

گنج حضور، پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۵

غیرِ حق جمله عَدواند، اوست دوست
با عدو از دوست شَکوت، کی نکوست؟

شَکوت: شکایت کردن، گله کردن

تادهد دوغم، نخواهم آنگین
زانکه هر نعمت غمی دارد قرین



مولوی، شور، در قریبم، لیلت

۲۳۵۹ - ۲۳۶۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

گُرَت نَبَوَد شبِی نوبت، مَبَرَّ گندم ازین طاحون
که بسیار آسیا بینی که نَبَوَد جوی او جاری

طاحون: آسیا

مولوسر، دیوار، شمس، غزل شماره ۲۵۰۲

چند هنگامه نهی بر راهِ عام؟
گام خستی، بر نیامد هیچ کام

خستن: آزردن، زخمی کردن

مولوسر، شور، دقرنیع، پیت ۳۲۰۵



گنج حضور، پروینز شهریاری، برنامه ۹۲۵

زین کمین، بی صبر و حَزمی گَس نجَست
حَزم را خود، صبر آمد پا و دست

پا و دست: کنایه از
وسیله و ابزار

مولوی، شور، دفتر سوم، پیت ۲۱۳

این دوره آمد در روش یا صبر یا شکرِ نعم
بی شمع رویِ تونتان دیدن مرا این دوراه را



مولوی، دیوار، شمس، غزل شماره ۲۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

شُکرِ نعمت خوش تر از نعمت بود شُکرْباره کی سوی نعمت رَوَد

شُکرْباره: کسی که بسیار شُکر می‌کند
و عاشقِ شُکر است.

شُکر جانِ نعمت و، نعمت چو پوست
زانکه شُکر آرد تو را تا کوی دوست



مولوی، شعر، دفتر سوم، لیلیت ۲۸۹۶ - ۲۸۹۵



گنج حضور، پرویز شبازی، برنامه ۹۲۵

پس ریاضت را به جان شو مُشتّری
چون سپردی تن به خدمت، جان بَری

ور ریاضت آیدت بی اختیار
سر بِنِه، شکرانه دِه، ای کامیار

چون حقت داد آن ریاضت، شکر کن
تو نکردي، او کشیدت ز امِرِ گُنْ

مولو، شور، قرسوم، پیات ۲۲۹۸ - ۲۲۹۶
گنج حضور، پرویز شهر بازی، برنامه ۹۲۵

یابود کن عکس آن جوهای خمر مست گردم، بوبام از ذوقِ امر

مولوی، شعر، دفتر پنجم، پیت ۲۵۱۹



گنج حضور، پرویز شهبازی
برنامه ۹۲۵

هرکسی کو از حسد بینی گند
خویش را بی‌گوش و بی‌بینی گند

بینی آن باشد که او، بویی برد
بوی، او را جانبِ کویی برد
هر که بویش نیست، بی‌بینی بُود
بوئی آن بویی است کان دینی بُود

مولو، شور، قرلول، پلت ۴۳۹-۴۴۱



چونکه بُويی بُرد و شُکر آن نکرد
کفر نِعمت آمد و بینی اش خورد

شُکر گُن مَر شاکران را بنده باش
پیش ایشان مُرده شو، پاینده باش

چون وزیر، از رهزنی مایه مساز
خلق را تو بر میاور از نماز

مولوی، شور، دقرانی، پیات ۴۴۲ - ۴۴۴

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۹۲۵

ناصح دین گشته آن کافرو زیر

کرده او از مَکر در لوزینه، سیر



لوزینه: نوعی باقلو است که با مغز گرد و
می‌پزند. و تعبیر «سیر در لوزینه کردن»
کنایه از باطل را به حق درآمیختن و
زشتی را جامهٔ زیبا پوشاندن است.

مولو، شور، دقرلول، پست ۴۴۵

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر
او همین داند که گیرد پای جبر

کاهلی: تنبلی

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد
تا همان رنجوری اش، در گور کرد

رنجور: بیمار

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۰۶۹_۱۰۶۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

صبر ہمی کفت کے منزہ مژده دیدہ و صلم لذلو

شکر ہمی کفت کے منزہ صاحبِ لذارم لذلو



مولوی، دیوان شمس

غزل شماره ۲۱۴۲۵

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۹۲۵

اصل، خود جذب است، لیک ای خواجہ قاش
کار کن، موقوف آن جذبه مباش

ز آنکه تُرک کار چون نازی بُود
ناز کی در خورد جانبازی بُود؟



مولوی، شعر، دفتر ششم، ایلیت ۱۴۷۸ - ۱۴۷۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

نه قبول اندیش، نه رد ای غلام

امر را و نهی را می بین مدام

مرغ جذبه ناگهان پرده ز عُش
چون بدیدی صبح، شمع آنگه بکُش

عُش: آشیانه پرندگان

مولوی، شوی، دفتر ششم، ابیات ۱۴۸۰_۱۴۷۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵



چشم‌ها چون شد گذاره، نورِ اوست

مغز‌ها می‌بیند او در عینِ پوست

گذاره: آنچه از خد دَرگذَرَد، گذرنده

بینند اند رَذْرَه خورشید بقا

بینند اند رَقْطَرَه، کُل بحر را

مولوی، شوی، دفتر ششم، ابیات ۱۴۸۲_۱۴۸۱

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵



آفتایی در یکی ذرّه نهان ناگهان آن ذرّه بگشاید دهان

مولوی، مثنوی، دفتر

ششم، بیت ۴۵۸۰

کنج حضور، پرویز

شهریازی، برنامه ۹۲۵

طالب است و غالب است آن کردگار

تاز هستی‌ها بر آرد او دمار

مولوی، شوی، دفتر ششم، میت ۳۲۱۴

عقل کاو مغلوبِ نفس، او نفس شد
مشتری، ماتِ زُحل شد، نحس شد

مولوی، شوی، دفتر دوم، میت ۱۵۴۹

کنج حضور پرویز شهباز سر، برنامه ۹۲۵



هم درین نخسی بگردان این نظر
در کسی که کرد ن Hust در نگر

آن نظر که بنگرد این جزو مَد
او ز نحسی سوی سعدی نقْب زد

مولوی، مشوی، دفتر دوم، ایات
۱۵۵۰_۱۵۵۱

کنج حضور، پروز شهبازی، برنامه ۹۲۵



از درِ خِ عشق بجو چیز دَگر، جز صورت
کار آن است که با عشق قو هم درد شوی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۶۵

خلق گویان: ای عجب این بانگ چیست؟
چونکه صحرا از درخت و بر تُهی است

مولوی، شوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۳۸

کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۵



گیج گشتهیم از دم سوداییان
که به نزدیک شما باعث است و خوان

چشم من مالیم، اینجا باعث نیست
یا بیابانی است، یا مشکل رهی است



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات

۲۰۳۹ _ ۲۰۴۰

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

ای عجب چندین دراز این گفت و گو
چون بود بیهوده؟ ور خود هست، کو؟

من همی‌گویم چو ایشان ای عَجَب
این چنین مُهری چرا زد صُنْعِ رَب؟

مولوی، شوی، دفتر سوم، ابیات

۲۰۴۱_۲۰۴۲

کنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۲۵



زین تنازع‌ها محمد در عجب در تعجب نیز مانده بُولهب

زین عجب تا آن عجب فرقیست ژرف
تا چه خواهد کرد سلطان شِگرف؟

مولوی، مشوی، دفتر سوم، ایات

۲۰۴۳ - ۲۰۴۴

کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۵



چونکه مکرت شد فنایِ مکرِ رب
برگشایی یک کمینی بُوالْعَجَب

که کمینه آن کمین باشد بقا

تا ابد اند، عُرُوج و ارتقا



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم،
ابیات ۴۹۶ - ۴۹۷

گنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۲۵

مرغ خاکی، مرغ آبی هم تن‌اند
لیک ضد‌آنند، آب و روغن‌اند

هر یکی مر اصل خود را بنده‌اند
احتیاطی کن، به هم مانده‌اند



مولوی، شوی، دفتر سوم، ایات
۳۴۸۸_۳۴۸۹

کنج حضور، پروزیر شهبازی، برنامه ۹۲۵

عشق را بوَحَنِيفه درس نکرد
شافعی را دَرو رِوایت نیست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۹۹

هرچه گوید مرد عاشق، بوی عشق
از دهانش می‌جهد در کوی عشق

مولوی، شتوی، دفتر اول، میت ۲۸۸۰

کنج حضور، پروینز شهبازی، برنامه ۹۲۵



گر بگوید فقه، فقر آید همه
بوي فقر آيد از آن خوش دَمْدَمه

ور پگوید کُفر، دارد پويِ دين
ور به شک گويد، شکش گردد يقين

مولوی، شوی، دفتر اول، ایات

۲۸۸۱_۲۸۸۲

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۵



گنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

زین قدح‌های صُور، کم باش مست

قا نَگردى بُت تراش و بُت پَرست

از قدح‌های صُور بگذر، مَایست

باده در جام است، لیک از جام نیست

مَایست: توقف مکن

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ایات ۳۷۰۷_۳۷۰۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

از همه اوهام و تصویرات، دور
نورِ نورِ نورِ نورِ نور

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۱۴۶

جمله عالم زین غلط کردند راه
کز عدم ترسند و، آن آمد پناه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

چون چنگم، از زمزمهٔ خود خبرم نیست

اسرار همی گویم و اسرار ندانم

مانند ترازو و گزم من که به بازار

بازار همی سازم و بازار ندانم

گز: واحد طول، ذرع

در اِضَبَعِ عشقم چو قلم بی خود و مُضطَر

طومار نویسم من و طومار ندانم

اِضَبَع: انگشت

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۸۷

کنج حضور
پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

با لِبِ دمساز خود گر جُفتمنی همچو نی من گفتنی ها گفتمی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۷

در سِر آن که مَنْ أَرَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلَيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصْوِيفِ
«هر که خواهد با خدا نشیند، باید که با اهل تصویف نشیند.»

آن رسول از خود بشد زین یک دو جام نی رسالت یاد ماندش نه پیام

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۲۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

والِه اnder قدرتِ الله شد
آن رسول اینجا رسید و شاه شد
والِه: هیدان، سرگشته

سیل، چون آمد به دریا، بحر گشت
دانه چون آمد به مزرع، کشت گشت
چون تعلق یافت نان با جانور
نانِ مُرده زنده گشت و باخبر

مولوی، مشتوی، دفتر اول، ایات ۱۵۳۲_۱۵۳۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

موم و هیزم، چون فِدایِ نار شد

ذاتِ ظُلمانی او انوار شد

سنگ سُرمَه، چونکه شد در دیدگان

گشت بینایی، شد آنجا دیدبان

سُرمَه: گردی است که از سنگ بُراق آئُمَه تهیه کنند و آنرا
به چشم کشند و چشید، نیروی بینایی اش افزایش یابد.

مولوی، شوی، دفتر اول، بیات ۱۵۳۴_۱۵۳۳

ای خُنک آن مرد کز خود رسته شد
در وجود زنده پاینده شد
وای آن زنده که با مُرده نشست
مُرده گشت و زندگی از اوی بجست
چونکه در قرآنِ حق بگریختی
با روانِ انبیا آمیختی

هست قرآن، حال‌هایِ انبیا
ماهیانِ بحرِ پاکِ کبریا

ور بخوانی و، نهای قرآن پذیر
انبیا و اولیا را دیده گیر

ور پذیرایی، چو بر خوانی قَصَص
مرغِ جانت تنگ آید در قَفَس

مرغ، کو اnder قفس زندانی است
می نجوید رستن، از نادانی است

روح‌هایی کز قفس‌ها رسته‌اند
انبیا‌ی رهبر شایسته‌اند

از برون، آوازشان آید ز دین
که ره رستن، تو را اینست، این

کنح حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

ما به دین رستم زین تنگین قفس
جز که این ره نیست چاره این قفس
خویش را رنجور سازی، زارزار
تاقورایرون کنند از اشتهر

مولوی، شتوی، دفتر او، آیات ۱۵۴۵_۱۵۴۶

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۹۲۵

که اشتهارِ خلق، بندِ مُحْکَم است
در ره، این از بندِ آهن کی کم است؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۴۶

جز که تسليم و رضا کو چاره‌ای ؟
در کف شیرِ نرِ خون خواره‌ای

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷

کرده حق، ناموس را صد من حَدِيد
ای بسی بسته به بندِ ناپدید

حدید: آهن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

ای بسا کفّار را سودایِ دین
بندِ او ناموس و کبر و آن و این

کنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۵



مولوی، مثنوی
دفتر اول
بیت ۳۲۴۶

بندِ پنهان، لیک از آهن بتر
بندِ آهن را بدراند تبر

مولوی، مثنوی، دفتر اول ایيات ۳۲۴۷_۳۲۴۸

بندِ آهن را توان کردن جدا
بند خیبی را نداند کسدوا

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

دل را تمام بَرگن ای جان، زنیک نامی تایک به یک بدانی اسرار را تمای

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۵۶

ای عاشقِ الٰی ناموسِ خلق خواهی؟
ناموس و پادشاهی در عشق هست خامی

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

عاشق چو قنده باید، بی چون و چند باید

جانی بلند باید، کان حضرتی است سامی

سامی: بلند مرتبه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۵۶

هم تو تانی کرد یا نِعَمَ الْمُعِینِ

دیده معدوم بین را هست بین

نِعَمَ الْمُعِینِ: یاور نیکو مَعْدُوم: نیستشده، نیست و نابود

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۵

گنج حضور، پرویز شبازی، برنامه ۹۲۵

دیده‌ی کو از عدم آمد پدید
ذات هستی را همه معدوم دید

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۶

یک بدست از جمع رفتن یک زمان
مکر شیطان باشد، این نیکو بدان
بدست: وَجَبَ

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

گر ازین انبار خواهی پر و پر نیم ساعت هم ز همدردان میر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۶۳۱_۲۶۳۰

که در آن دم که پری زین معین
مبتلی گردی تو با پس القرین

معین: یار، یاری کننده

پس القرین: همنشین بد

بس طناب اندر گلو و تاجِ دار
بروی انبوهی که: «اینک تاجدار»

تاجِ دار: سرِ دار، بالائیِ دار، لایقیِ دار

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۶

پوں خدای بی و خایان می شوی
از گمان بد، بدان سو می روی؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

من ز سه و و بی و فایی ها بری
سوی من آیی، گمان بد بری؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۴۰_۳۳۹

این گمان بد بر آنجا بر، که تو
می شوی در پیش همچون خود، دو تُو
دو تُو: دوتا

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

بس گرفتی یار و، همراهانِ زفت

گر تو را پُرم که کو؟ گویی که: رفت

زفت: در اینجا به ظاهر مهم و بزرگ.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، آیات ۳۴۱ - ۳۴۲

یار نیکت رفت بر چرخ بَین

یار فسقت رفت در قعر زمین

فسق: ناپاکی، آلودگی، فساد

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

تو بماندی در میانه آنچنان
بی مدد، چون آتشی از کاروان

مولوی، مشنوی، دفتر سوم، ایات ۳۴۲_۳۴۳

دامن او گیر، ای یارِ دلیر
کو مُنْزَه باشد از بالا و زیر

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

نی چو عیسیٰ سویِ گردون بَر شود
نی چو قارون در زمین اندر رود

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ایيات ۳۴۵ - ۳۴۶

باتو باشد در مکان و، بی مکان
چون بمانی از سَراو، از دکان

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

قرب، نه بالا، نه پستی رفتن است

قرب حق از جنس هستی رستن است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۱۴

سایه و نور بایدَت، هر دو بهم، ز من شنو

سَرِّینه و دراز شو پیشِ درختِ اِنْقُوا

اِنْقُوا: پرهیز کنید، بترسید، تقوا پیشه کنید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۵۵

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

لو برآرد از کدورت‌ها صفا مر بفهای تو را کیرد وفا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۷

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدَّلُونَ
اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۝ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا»

«مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و
کارهای شایسته کنند. خدا گناهانشان را به
نیکی‌ها بدل می‌کند و خدا آمرزنده و مهربان
است.»

(قرآن کریم، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۷۰)

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۰

چون جفا آری، فرستد گوشمال
تا ز نقصان وا روی سوی کال

چون تو وِردی ترک کردی در روش
بر تو قبضی آید از رنج و تپش



مولوی، مثنوی،
دفتر سوم، بیت
۳۴۸_۳۴۹

کنح حضور، پژوهش‌سازی، برنامه ۹۲۵

**بَلْ جَفَارًا، هُمْ جَفَا جَفِّ الْقَلْمَ
وَآنْ وَفَارًا هُمْ وَفَا جَفِّ الْقَلْم**

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۲

حدیث

**«جَفِّ الْقَلْمُ بِمَا أَنْتَ لاقٍ.»
«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»**

حدیث

«جَفِّ الْقَلْمُ بِمَا هُوَ كائِنٌ.»

«خشک شد قلم به آنچه بودنی است.»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

آن ادب کردن بُود، یعنی: مَكْنُون
هیچ تحویلی از آن عهده گُهْنَه

پیش از آن کین قبض، زنجیری شود
این که دلگیریست، پاگیری شود

رنج معقولت شود محسوس و فاش
تا نگیری این اشارت را به لاش

مولوی، شعر، دفتر سوم، بیت ۳۵۲-۳۵۰
کنج حضور، پرویز شهباز سر، برنامه ۹۲۵

ز آن جرای خاص هر که آگاه شد
او سزای قرب و اجریگاه شد

اجریگاه: در اینجا پیشگاه الهی
جرای: نفقه، مواجب، مستمری

ز آن جرای روح چون نقصان شود
جانش از نقصان آن لرزان شود

نقصان: کمی، کاستی، زیان

پس بداند که خطای رفته است
که سمنزار رضا آشفته است

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم،
بیت ۱۸۶۳_۱۸۶۴

سمنزار: باغ یاسمن و جای انبوه
از درخت یاسمن، آنجا که سمن روید.

در مَعاصِي قَبْض هَا دَلَّكِير شَد
قَبْض هَا بَعْد اَزْ أَجْل زَنجِير شَد

مَعاصِي: جَمِيعِ مَعْصِيَّة، بِهِ مَعْنَى گَناهَاتِها

نُعْطِ مَنْ أَعْرَض هُنَا عَنْ ذِكْرِنَا
عِيشَةً ضَنْكاً وَ نَجْزِي بِالْعَمَى

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۴_۳۵۳

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً
وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى.»

«هرکس در این دنیا از یاد ما رُخ برتابد، ما نیز در
وض، زندگانی تنگی به او می‌دهیم و کوری را جزای او
می‌سازیم.»

قرآن کریم،

سوره طه (۲۰).

آیه ۱۲۴

گنج حضور، پرویز شهر بازی، برنامه ۹۲۵

دزد چون مال گسان را می‌برد
قبض و دلتنگی دلش را می‌خلد

خَلِیدَن: آزرده کردن، مجروح شدن

او همی‌گوید: عجب این قبض چیست؟

قبض آن مظلوم کز شرّت گریست
چون بدین قبض، التفاوت کم کند
بادِ اصرار، آتشش را دم کند

دم کردن: دمیدن، آتش بر اثر دمیدن
شعله و رتر می‌شود.

مایده از آسمان در می‌رسید بی صدای و بی فروخت و بی خرید

مایده: طعام، سفرهٔ پر از نعمت صدای: دردسر، زحمت و مشقت

فروخت و خرید: فروختن و خریدن

در میان قوم موسی چند کس
بی ادب گفتند: کو سیر و عدس؟!

منقطع شد نان و خوان از آسمان
ماند رنج زرع و بیل و دا سمان

مولوی، شوی، دفتر اوّل، ییت ۸۲_۸۰

کنج حضور، پژوهش‌سازی، برنامه ۹۲۵

قبضِ دل، قبضِ عوان شد لاجرم کشت محسوس آن معانی، زد عالم

عوان: پاسبان و مأمور اجرای حکم

زد عالم: نشانه زد؛ در اینجا: جلوه کرد، آشکار شد.

غضّه‌ها زندان شده‌ست و چارمیخ
غضّه بیخ است و بروید شاخ بیخ

چارمیخ: چهارمیخ

بیخ پنهان بود، هم شد آشکار،
قبض و بسط اندرون، بیخی شمار

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۰_۳۵۸

گنج مخصوص، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

چونکه بیخ بَد بُود، زودش بزن
تا نَرَوَید زشت خاری در چمن

قبض دیدی، چاره آن قبض کن
زانکه سَرها جمله می روید ز بُن

بُن: ریشه، بنیاد، بیخ

بسط دیدی، بسط خود را آب ده
چون برآید میوه، با اصحاب ده

من ذهنی مشغول خوشی
کرفتن و زندگی کرفتن
و خوشبختی کرفتن از
همانیدگی هاست و
می دانید که حالت
همیشه در حال افول و تغییر
است.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

مادرحالی که با چیزها همانیم

هستیم و همانیدگی هادر مرکز ما

هستند، فکر می کنیم خیلی پاک
وناب و صاف هستیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

وقتی ذهن اتفاق این لحظه
را نشان می‌دهد، کاملاً آن
را می‌پذیریم، این‌طور
نیست که موافق
می‌کنیم این وضعیت ما
ثابت بماند، چون وضعیت‌ها
ثابت نمی‌مانند، حتی اگر ما
بخواهیم هم نمی‌مانند.

کنج حضور، پروردیز شهبازی، برنامه ۹۲۵

ما باید تبدیل بشویم، یعنی در
ذهن ماندن و تجسم خوشی که
احوالم خوب است و بخواهیم از
همانیدگی‌ها زندگی
بگیریم، این کار درستی
نیست.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

ما در حالتی که همانیده هستیم، فکر
می کنیم خیلی دین دار هستیم، در واقع ما
باور پرستیم، درد پرستیم، مکان پرستیم،
زمان پرستیم و اینها را ایمان می دانیم،
مولانا می گوید نه اینها ایمان نیست،
ایمان همان وحدت با خداوند است که
در مرکزت هیچ چیزی نباشد.

کنج حضور، پرویز شهباز سر رنامه ۹۲۵

بزرگ‌ترین مسئولیت انسان،
مسئولیت تعیین هشیاری‌اش
در این لحظه است که آن هم
وابسته به این است که شما در
این لحظه در اطراف اتفاق این
لحظه فضا باز می‌کنید، یا فضا
می‌بندید و مقاومت می‌کنید.

برای تبدیل شدن باید این لحظه را
در نظر بگیرید که اولین قدم زندگی
خودتان را که بر می‌دارید، با فضاغشایی
بردارید، بنابراین هشیاری تان از
هشیاری جسمی، هشیاری نظر
می‌شود، مرکزتان عدم می‌شود و خودتان
را می‌سپارید با توکل به دست قضا و
گُنْفَکان، یعنی تمام فکر و عملتان از آن
فضای گشوده شده می‌آید.

شما باید بیت‌ها را تکرار کنید در یک طرحی که در ذهنتان می‌سازید تا بتوانید اثر بپذیرید.

شما باید یک تجسمی از خودتان بکنید به عنوان حضور ناظر، که من چه موجودی هستم الان؟ چه اشکالی دارم؟ در چه وضعی هستم؟ حالم چطور است؟

و در این طرحی که به اصطلاح می‌ریزید که من این‌طور هستم، این بیت‌ها را در آن طرح خودتان بگذارید. اگر طرح ندارید، همین طرحی که من ارائه می‌کنم، بگیرید و ابیات را بخوانید.

من مسئولیت خودم را می‌پذیرم که اگر
این لحظه عصبانی بشوم از زیر بار
مسئولیت کیفیت هشیاری‌ام به در رفت
لحظه بعد این را من خواهم پذیرفت.
به هیچ وجه برای چیزی که ذهنم نشان
می‌دهد ناراحت نخواهم شد، عصبانی و
نگران نخواهم شد، نخواهم ترسید.

ای انسان از فضایشایی که من ذهنی و

همانیدگی‌ها را به تو نشان می‌دهد، هم به

عشق دست پیدا می‌کنی، هم در عین حال

درد هشیارانه می‌کشی،

پس بنابراین از شعله‌های شناسایی خودت

و اعتراف به همانیدگی‌ها و دردھایت فرار

نکن! بگذار آتش عشق همانیدگی‌های تو

را درمان کند.

کنج حضور، پروز شهابی، برنامه ۹۲۵

درست است که ما این برنامه را پخش
می‌کنیم، شعرهای مولانا را می‌خوانیم،
ولی تا شما این‌ها را نخوانید، پیاده
نکنید در عمل، تمرکزتان روی خودتان
نباشد، کار نکنید، به صورت ناظر
خودتان را نبینید و مسئولیت
هشیاری‌تان را در این لحظه به عهده
نگیرید، نمی‌شود.

شما نمی‌توانید بگویید که همسر من حرف‌های
نامربوط می‌زند من عصبانی می‌شوم، خُب ایشان
نزند من عصبانی نشوم، من این طوری هستم!
شما دارید می‌گویید من «جَبْری» هستم، من
نمی‌توانم تغییر کنم. اگر کسی حرفی می‌زند، هر دفعه
من عصبانی می‌شوم، یعنی من جَبْری هستم، قدرت
انتخاب ندارم که عصبانی نشوم. و از جَبْر خارج
شدن با فضاگشایی است.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

آن چیزی که ذهنم نشان می‌دهد
جدی نیست، شوخی است،
به قول شما جُک است، بازی
خداوند است، جدی نمی‌گیرم،
اگر جدی بگیرم عصبانی می‌شوم.
برای چیزی که ذهنم نشان
می‌دهد من عصبانی نخواهم شد.
این قول را به خودتان بدهید.

توجه کنید! اولین مأموریت ما این است
که من ذهنی را بشناسیم و از شرش
راحت بشویم. چون اگر من ذهنی در
مرکز ما بماند، خراب کاری خواهیم کرد و
به مقصد اصلی آمدن خودمان به این
جهان که در این هشتادنود سال باید
عمل کنیم، عمل نخواهیم کرد با
من ذهنی خواهیم مرد.

در من ذهنی ماعادت به شکایت داریم و

شکایت از خواستن من ذهنی می آید. شما

شکایت و خواستن من ذهنی را باید بینید.

کنج حضور پروز شهبازی، برنامه ۹۲۵

ممکن است یک انسان در مرکز تان باشد، شما به او معتاد شده باشید. ممکن است پول باشد، مقام، دانشستان، موی خوشگل تان، بدن خوشگل تان باشد، ممکن است جواهرات تان باشد، علمت ان باشد. این ها نمی توانند در مرکز شما باشند. مرکز شما باید عدم باشد، از جنس زندگی باشد، یعنی از جنس خودت باشد، خودت به عنوان عدم و هشیاری و خالص.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵



شما متعهد می‌شوید به مرکز عدم هر روز این را
چندین بار تکرار می‌کنید. اگر دیدید مرکزتان
رفت دوباره جسم شد، دوباره با فضائگشایی
عدم می‌کنید، پنج، شش سال کار می‌کنید،
طول می‌کشد تا این همانیدگی‌ها همه شناسایی
بشقوند و بریزند.

کنج حضور، پرویز شهریاری،

برنامه ۹۲۵



مقاومت یعنی برای من اتفاق این لحظه
که وضعیت همانیدگی‌هاست و حال من
را تعیین می‌کند، شوخی نیست، جدی
است، چون من از آن زندگی می‌خواهم.
مقاومت یعنی من زندگی می‌خواهم از
چیزی که ذهنم نشان می‌دهد.

کنج حضور، پرویز شهربازی،
برنامه ۹۲۵



قضاؤت یعنی طبق الگوهای فکری
شرطی شده من که با آنها
همانیده هستم، طبق آن باورها
این وضعیت فعلی خوب است یا بد
است؟ اگر خوب است خوشحال
میشوم، اگر بد است ناراحت
میشوم.

کنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۲۵



شما پیش خودتان یک خردورزی بکنید،
بگویید این همانیدگی‌ها که می‌روند، پس
نهی توانند مرکز من باشند، چون هر چیز
را آن‌جا بگذارم، تغییر می‌کند، حال من را
خراب می‌کند. بنابراین طرح زندگی این
بوده که متوجه بشوم چیزهای آفل را در
مرکز نگذارم.

کنج حضور، پروز شهابی،
برنامه ۹۲۵



یکی از جنبه‌های شُکر این
است که اگر یک دفعه از این
همانیدگی رهیدیم، دیگر دور و وَرِ
همانیدگی‌های دیگر نپیچیم.



کنج حضور، پروزیر شهبازی،

برنامه ۹۲۵

یادمان باشد بزرگترین هُنرِ ما این
است صبح که برویم بیرون، هیچ
من ذهنی را تحریک نکنیم، به واکنش
و انداریم، آرام از پهلویشان رد شویم.



گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۹۲۵

ما خطہ بے سخطہ مسئولت
ہشیاری مان را بے عمدہ می کریم
و با خداوند مستسم.

گنج حضور،
پرویز شہبازی،
برنامہ ۹۲۵



شما در طرحتان بگذارید، این را هر روز
بخوانید. بگویید که این قفل من ذهنی
بسیار پیچیده و بزرگ است، فقط خدا
می‌تواند باز کند، من باید مرکزم را عدم
کنم، یعنی لحظه به لحظه در تسليم، مرکز
عدم یعنی تسليم، هر لحظه که فضا باز
می‌کنی یعنی تسليم و راضی باشم.



کنج حضور، پروز شهابی،
برنامه ۹۲۵

من ذهنی می‌گوید من باید ناله
کنم، شکایت کنم، تا خداوند
رحمش به جوش بیاید. نه، این
دید من ذهنی است. هر چقدر
تسلیم‌تر و راضی‌تر، کمک خداوند
بیش‌تر و این قفل آسان‌تر باز
می‌شود.

کنج حضور، پروزیر شهبازی، برنامه ۹۲۵

وقتی چنینی دهنی را بامن دهنی نمی خواهیم، این
خواهش، یا این خواستن هافروکش می کند.

گنج حضور، پروردی شهریاری،

برنامه ۹۲۵

اگر شما فضاراً باز نمی کنید، صبر
نمی کنید که خداوند پا کُنْه فکان روی
کارگاهِ خودش که دل شماست کار کند،
پس انتظار نداشته باشید و ضعتان
پهپود پیدا کند.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵



خداوند به آن کسی که صبر نماده،
ایمان هم نماده است.

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۵

شما هرچه که می‌دانید، با ذهن می‌دانید.
سؤالات ذهنی و پاسخ‌های ذهنی به شما
کمک نمی‌کند. سؤال نکنید، فضا را باز
کنید، صبر کنید. روی خودتان کار کنید،
با کسی کار نداشته باشید، این لحظه
مسئولیت هشیاری تان را به عهده بگیرید،
فضا را باز کنید، صبر کنید.

گنج حضور، پرویز شهبازی برنامه ۹۲۵

ناظر جنسِ منظور را تعیین می‌کند.
قرین جنسِ قرین را تعیین می‌کند.
اگر من ذهنی اطراف شما بباید، روی
شما اثر می‌گذارد. اگر شما حضور
دارید، وقتی راه می‌روید به هر کسی
می‌رسید، اثر می‌گذارید. دلِ ما
خاصیت می‌دزدد از قرین، قرین بسیار
مهم است.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

بهترین قرین چه کسی است؟ خود زندگی،
خداوند. مولانا می‌گوید خداوند در قرآن
صبر را با خودش قرین کرده، یعنی می‌گوید
می‌خواهی با من قرین بشوی؟ همراه من
باشی؟ من همیشه پیش تو باشم؟ صبر
داشته باش.

گله کردن کفر است، در حالی که ماهیشه

گله می‌کنیم چرا این را ندادی به من، چرا

آن را ندادی. آیا شما می‌توانید یاد بگیرید

گله نکنید شکایت نکنید؟ هیچ چیزی

مثل گله و شکایت، مار اعقب نمی‌اندازد.

شما صبر کنید، صبر است که کلید پاداش
است. صبر سبب خواهد شد که ما
پاداشمان را بگیریم و این را هم می‌دانیم
که غیر از خداوند که مرکز عدم است و
فضای گشوده شده است، هر چیزی که
ذهنمان نشان می‌دهد دشمن ماست،
دوست ما نیست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

اگر ذهنت می گوید چرا شکایت
نمی کنی، بگویید ای من ذهنی
من شکایت نمی کنم تو برو دنبال
کارت، من نمی توانم به حرف تو
گوش بدهم، برای این که هر
نعمتی که ذهن آن را نعمت
می داند و با آن همانیده است،
حتماً غمی دارد.

شما به مولانا گوش می‌کنید، بیینید می‌گوید

چجوری کار کنید. شما نمی‌توانید به مولانا

گوش کنید، بعد مطابق روش‌های

من ذهنی تان کار کنید، این نمی‌شود. شما

موفق نمی‌شوید، بعد می‌گویی مولانا کار

نمی‌کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

من پیشنهاد می‌کنم این ابیات را تکرار کنید. ذهن شما می‌گوید مگر ما نفهم هستیم، این‌ها را یک دور خواندیم بس است. این روش شماست و کار نمی‌کند. می‌خواهید این‌طوری کار کنید؟ بکنید، ولی کار نمی‌کند.

این ابیات در طول بیست و چند سالی که خدمتتان
بوده‌ام، روی خیلی‌ها کار کرده، خیلی‌ها تغییر کرده‌اند.
اولین شرطش این بود گفتند آقا من اگر می‌دانستم،
زندگی‌ام را درست کرده بودم، پس نمی‌دانم، بگذار خودم
را به دست مولانا و این ابیات بسپارم، بگذار به حرف
شهبازی که پیشنهاد می‌کند من این ابیات را حفظ کنم و
دائماً تکرار کنم، نگویم این بیت را دیدم شما بیت دیگری
ندارید که تازه باشد من ندیده باشم! درواقع نظر من ذهنی
شماست، و گرنه می‌دانستید که این ابیات را الان می‌خوانید

نیم ساعت بعد هم که می‌خوانید می‌بینید یک معنی
دیگری می‌دهد، یک چیز دیگری را درآورده، یک چیز دیگر
شهبازی فهمیدید.

گنج حضور،
پرویز

افرادی که ایات مهرات تکرار کردند
و قانون جبران را النجام دادند، آن‌ها
تغییر کردند و موفق شدند.

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۲۵



آیا ما می توانیم کفران نعمت نکنیم؟

شکر داشته باشیم؟ اگر حواسیان باشد

بله، ولی در من ذهنی متأسفانه ما

قدرتناشناشیم.

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۲۵



آیا شما فضایشایی کرده‌اید؟ تا حالا
بوی عشق را شنیده‌اید؟ واقعاً شاکر
هستید؟ قدرش را می‌دانید؟ حاضرید
پولتان را خرج کنید، بیشتر پیشرفت
کنید؟ حاضرید قانون جبران را انجام
دهید؟ وقتیان را بگذارید؟ حاضرید
خدمت کنید؟



گنج حضور، پرویز
شهربازی، برنامه ۹۲۵

مهر است که ما شکر را یاد بگیریم، شکر

را از شاکران یاد می‌گیریم. یکی اش همین

مولانا است، شما اگر مولانا را درست

بخوانید، شکر را یاد می‌گیرید، کفران

نعمت نمی‌کنید.

انسان‌ها یک بار از مرز سی‌سالگی می‌گذرند،
یک بار احتمالاً بچه‌های کوچک دارند، یک بار
آدم جوان می‌شود، اگر واقعاً انسان شاکر
باشد قدر لحظاتش را می‌فهمد. اگر شاکر
نباشد همین‌طوری پشت‌سرهم لحظات
می‌گذرد، هیچ نمی‌فهمد، یک دفعه می‌بیند
که پیر شده، دارد می‌میرد.

اگر انسان‌ها به خود بیایند، حسین مسئولیت
می‌کنند، می‌گویند من باید روی خودم کار
کنم و دست از سر دیگران بر می‌دارند،
نمی‌خواهند دیگران را عوض کنند. شما
نگاه کنید ما به صورت فردی و جمعی
چقدر می‌خواهیم دیگران را عوض کنیم؟!
آخر به تو چه؟ خودت را درست کن!

مگر کم کار است خودمان را درست
کنیم و به حضور برسانیم؟ اصلاً
برای همین آمده‌ایم که خودمان
خودمان را به حضور برسانیم که
خدا هم کم کند، نه این که
دیگران را به حضور برسانیم.

گنج حضور، پروز شهبازی، برنامه ۹۲۵

کنج حضور، پروینز، شهبازی

برنامه ۹۲۵

هستی داشتن بر حسب همانیدگی‌ها

مارا دچار درد خواهد کرد، ماز

زیر درد نمی‌توانیم فرار کنیم.

پول و جواهرات از
یک حدی که بیشتر

می‌شود آدم سیر

می‌شود نمی‌داند

چکار کند و هر

چیزی که ذهن

نشان می‌دهد سیری

می‌آورد، بنابراین

خوشی‌اش تمام

می‌شود.

گنج
حضور، پرویز
شهر بازی، برنامه
۹۲۵



تا شما از درون شادی بی سبب

نگیرید نمی توانید با کسی

خوشبخت باشید،

شما با هر کسی قرین بشوید که بخواهید از او
شادی بگیرید خوشبختی بگیرید او نمی تواند
بدهد، چون به وسیله من ذهنی تان از من ذهنی او
می خواهید خوشبختی بگیرید، این کار عملی نیست،
بنابراین سرخورده می شوید، برای همین است که
من های ذهنی که با امید زیاد کردن و بهتر کردن
و به خوشبختی و زندگی رسیدن زندگی می کنند
همیشه ناامید می میرند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

ما آلان در جهان بانآمیدی به سر

می برمیم، برای این که به بزرگانمان

روی نمی آوریم و قانون جهان

را احتمام نمی دهیم.

اگر کسی در این جهان وارد شده بخواهد

زندگی خوبی بکند، واقعاً باید دانش

معنوی بزرگان را بدست بیاورد، اگر

نمی‌داند و فکر می‌کند با انباشتن و شیره

کشیدن از چیزهای این جهانی می‌تواند

خوشبخت باشد اشتباه می‌کند.

گنج حضور، پروین شهیاری، پر نامه ۹۲۵

بیشتر مردم را اشتباه رای روند، فکری کنند
لازم نیست قانون جبران را انجام بدهند و نباید
روی خودشان کار کنند، چون پندار کمال به
وجودی آورند، پندار کمال می گوید برای من
بس است به اندازه کافی برای زندگی کردن در
این جهان مطلبی دارم، ولی واقع‌نمی داند.



یکی از محصولات مرکز عدم
پختگی است، به تدریج پختگی و
خردمندی را به ما می‌دهد و یکی از
نشانه‌هایش فراوانی اندیشه است،
مرکز عدم همیشه نشان می‌هد که این
جهان براساس فراوانی خدا بنا شده
است، هیچ چیزی محدود نیست، در
حالی که دیدن بر حسب همانیدگی‌ها ما
را به محدودیت می‌کشد.

ما کار می‌کنیم و خبر از تسلیم و
فضاگشایی نداریم، انصتوا یعنی
ساقت باشید را نمی‌شناسیم و
بنابراین دائمًا ذهنمان کار می‌کند،
فکرهای همانیده پشت سر هم می‌آید
و زندگی ما را خراب می‌کند و هیچ
موقع به بینهایت خداوند نمی‌رسیم
و همین طور محدود می‌مانیم و در
محدودیت هم می‌میریم می‌رویم.

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه
۹۲۵



شما باید بینید در این لحظه
جه اندازه فضایشایی می کنید،
آیا به اندازه کافی فضایشایی
می کنید که عقل من ذهنی
مغلوب این فضای گشوده شده
و خرد زندگی بشود؟

شما من ذهنی را تجربه کرده‌اید، فضا را
باز کنید و به عنوان هشیاری عشق را هم
تجربه کنید، کدام یکی زیباتر و عجیب‌تر
است؟ شگفت‌انگیزتر است؟ آن یکی
که نو به نو پر از شادی پر از عشق، پر از
امنیت، پر از عقل، پر از هدایت و پر از
قدرت است.

مردم من ذهنی را تجربه کرده‌اند و این
تجربه را نهایی می‌دانند و همه‌اش سؤال
می‌کنند که چرا این‌همه درد هست؟

برای این‌که شما یک منبع ایجاد
درد شدید، هر انسانی یک عامل
دردزایی و کارافزایی است،

می‌بینید که در من ذهنی ما کار را
مشکل‌تر می‌کنیم، کارافزا هستیم.

ما باید جماعت منظور انسان که عشق است

این را بشناسیم، به هم کک کنیم، اصلاً ما

راه را عوضی می‌رویم، ما به جای این که به

هم دیگر کک کنیم راه هم دیگر را می‌زنیم.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

یادمان باشد مرکز ما
هرچه باشد ما هم از آن
جنس هستیم.



گنج هضور، پروین
شهبازی، برنامه
۹۲۵



این موضوع خیلی مهم است
که ما بدانیم وفا به الاست الگو
ندارد، کسی که می خواهد به
الست اقرار کند، یعنی از جنس
زندگی بشود نباید این طور
تجسم کند که اگر این باورها را
در مرکزش بگذارد این وفا به
زندگی، وفا به الاست است.

یادمان باشد وفا به است یعنی
دوباره از جنس خدا شدن، عشق
یعنی وحدت و دوباره از جنس
خدا شدن،

ما به طور موقت در فکر هایمان
گم شدیم و جنسیت اصلی مان را
فراموش کردیم، اما اینها را
در مکاتب درس نمی دهند، اینها
را فقط عارفان درس می دهند.

متأسفانه انسان سال‌های طولانی
در ذهن مانده و ذهنش را دین
حساب کرده است و کسانی که
از ذهن خارج شده‌اند و آمده‌اند
توضیح داده‌اند که از این ذهن
باید خارج بشوید، یا گرفته‌اند
آن‌ها را کشته‌اند یا حرفشان را باور
نکرده‌اند، به غیر از عدهٔ محدودی که
دور و بر پیغمبران یا عارفان بودند.



کنج حضور

پروز شهبازی

برنامه ۹۲۵



فقط با تسلیم و رضا است
که می‌توانیم از قفسِ ذهن
راحت بشویم.

رہایی ما از
همانیدگی‌ها واقعاً

خواندن ابیات مولانا
و تکرار آن‌ها است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۹۲۵

خدا یک جنبه‌اش شادی است

ما هرچقدر **شادر** به او نزدیک‌تر.

هرچقدر **ساکت** تر به او نزدیک‌تر.

هرچقدر **بی‌چون** و **چندتر**، به او نزدیک‌تر.

هرچقدر می‌توانیم خودمان را توصیف کنیم،
حالمان را توصیف کنیم، بنابراین چون و چند
داریم از جنس او نیستیم.

ما باعث می‌شویم قلمِ زندگی، زندگی
ما را همین لحظه می‌نویسد.

اگر از جنسِ زندگی باشید، سزاوار
هستیم که خوب نوشته بشود.

اگر از جنسِ من ذهنی با مرکزِ جسمی
باشیم، سزاوار نیستیم، شایسته
نیستیم، بد نوشته می‌شود،
به همین سادگی.

کنچ حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

ما به جای این که زندگی را در این
لحظه، پُر، تماماً زندگی کنیم، مثلاً
یک چیزی از کسی می‌خواهیم،
می‌رنجیم، وقتی می‌رنجیم، زندگی
به تله می‌افتد، انقباض به وجود
می‌آید و دلمان می‌گیرد.

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۹۲۵

اصلًاً ما فکر نمی‌کنیم که یک تدبیر دیگری در این
جهان وجود دارد و آن تدبیر خداوند است که در اثر

فضای گشوده شده و تبدیل ما

به کار ما می‌آید، ما این موضوع را در نظر
نمی‌گیریم.

هر جنسی جنسِ خودش را جذب می‌کند.
وقتی شما در مرکز تان جسم است و
همانیدگی دارید، جذبِ بیرون می‌شوید.

جذبِ فضای همانیدگی بیرون می‌شوید،
اگر مرکز تان درد است، جذب درد
می‌شوید. از آن جنس هستید. بنابراین
امکان دارد که ما به این ترتیب از راهِ
معنوی منحرف بشویم.

کنح حضور، پروزیر شهبازی، برنامه ۹۲۵

دلیل این که ما این همه به خودمان ضرر می‌زنیم و به دیگران ضرر می‌زنیم، این جهان را تخریب می‌کنیم، همه چیز را خراب می‌کنیم، این است که در مرکز همه ما قبض است. قبض از همانیدگی می‌آید، چون همانیدگی با چیزها تبدیل به درد می‌شود، با درد هم همانیده می‌شویم.

هیچ کدام از ما در یک خانواده عشقی نبودیم
که پدر و مادرمان به ما بگویند که خوب شما
از جنس عشق هستید، از جنس خدا هستید.
به کدام بچه کوچک گفته‌اند که شما از جنس
الست هستی مواطن باش همانیده نشوی،
عشق بدھیم، نگاه کنیم، مهر بدھیم مواطن
باشیم که این همانیدگی معقول باشد، بعد
به بچه‌مان یاد بدھیم که اگر در مرکزت یک
ارتعاش بد دیدی، این را مواطن باش.

مولانا توصیه می کند که مافضارا باز کنیم،
بگذاریم زندگی قرآن درونمان را بخواند،
آن طور که برای مولانا خواند است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۵

یک عده‌ای از طریق مشهور شدن براساس
جمع کردن همانیدگی‌ها و نشان دادن به
مردم می‌خواهند آزاد بشوند. فکر می‌کنند
اگر قدرتشان زیاد بشود در این دنیا، یا از
همه بیش‌تر همانیدگی داشته باشند آزاد
می‌شوند، این کار غلط است.

گنج حضور، پرویز شهباذی، برنامه ۹۲۵

کسی که روی خودش کار می‌کند، به این راحتی
شیطان نمی‌گذارد به کارش ادامه بدهد. گاهی اوقات
به وسیلهٔ من های ذهنی اطرافش به او حمله می‌شود،
من ذهنی خودش به او حمله می‌کند و یا به دلایلی از
گروه معنوی جدایی شود.

کنج حضور

پروز شہازی، برنامہ ۹۲۵

آگر مامی خواهیم از جنس خدا بشویم

باید با مولا ناهمدم بشویم، هیچ راهِ

دیگری نداریم.

The background of the entire image is a photograph of a sunset or sunrise over a body of water. The sky is a gradient from light blue at the top to orange and yellow near the horizon. A small, dark silhouette of a boat is visible on the water in the lower-left quadrant.

برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com